

نیلوفرهای مجنون

تالیف

دستر به رنگ خزاعی



نشر ثریا

تهران ۱۳۹۷

سرشناسه	: خزاعی، مهرنگ، ۱۳۳۷ -
عنوان و نام پدیدآور	: نیلوفرهای مجنون / تألیف مهرنگ خزاعی.
مشخصات نشر	: تهران: ثریا، ۱۳۹۶.
مشخصات ظاهری	: ۱۷۶ ص؛ ۵/۱۴×۲۱/۵ س.م.
شابک	: 978-600-8358-12-1
وضعیت فهرست‌نویسی	: فیبا
یادداشت	: ع.ص. به انگلیسی: Mehrang Khazae. Niloofare Majnoon
موضوع	: داستان‌های فارسی — قرن ۱۴؛ Persian fiction — 20th century
موضوع	: جنگ ایران و عراق، ۱۳۵۹-۱۳۶۷ داستان؛ Iran-Iraq War, 1980-1988 - Fiction
بندی کنگره	: ۱۳۹۶ ن ۱۱۵/ز PIR۸۳۴۲
رده‌بندی دی‌سی	: ۸۱۳/۶۲
شماره کتبشناسی	: ۵۰۹۶۷۸۱



انتشارات ثریا

نیلوفرهای مجنون

دکتر مهرنگ خزاعی

آماده‌سازی پیش از چاپ: انتشارات ثریا

نوبت چاپ: اول، ۱۳۹۷

چاپ و صحافی: ترانه

شمارگان: ۱۰۰۰

شابک: ۹۷۸-۶۰۰-۸۳۵۸-۱۲-۱ ISBN: 978-600-8358-12-1

کلیه حقوق این کتاب برای نویسنده محفوظ است.

قیمت: ۱۵۰۰۰ تومان

پیشگفتار

سال‌ها قبل اولین بار مردی به نام حسین را در کتابخانه دانشگاه دیدم. تازه فارغ‌التحصیل شده بودم و در میان افرادی که به من مراجعه می‌کردند ایرانیان زیادی را می‌شناختم که تازه از ایران آمده بودند و هر کدام داستانی داشتند. حسین، در میان آنها موجودی کاملاً متفاوت بود. مثل خیلی‌ها که تن و روحشان زخم‌خورده جنگ بود، آسیب دیده به نظر می‌آمد. اما از آنها بی‌نبرد که در همان ملاقات اول شروع می‌کنند به ناسزاگویی از زندگی و وضعیت گذشته، و خودشان را فرشته و دیگران را دیو نشان می‌دهند.

حسین در وضعیتی بحرانی به سر می‌برد و اصرار داشت که من فقط به مشکلات بسیاری که با داروهای روانگردان داشت بپردازم. اما من می‌دانستم که دارو فقط بخش کوچکی از کوه یخ مشکلات آدم‌ها است. دیده بودم و تجربه کرده بودم که بسیاری از آنها که

آرامش خود را از داروهای افسردگی و خواب‌آور و روانگردان‌های گوناگون می‌گیرند، تا زمانی که از شر داستانی که پشت سرشان دارند خلاص نشوند، حالشان بهتر نخواهد شد. از همین رو وقتی با او مدتی حرف زدم، بارها تلاش کردم که گذشته‌اش را بدانم و بفهمم.

فهمیدم که تقریباً همه سال‌های جنگ را در جبهه گذرانده است. همین موضوع روی او تأثیر بسیاری گذاشته است. و من که چیز زیادی از جنگ ایران و عراق نمی‌دانستم از نگاه او غریبه بودم. کم‌کم شروع کرد به خواندن و مطالعه درباره جوانهایی که در جنگ شرکت کرده بودند. سعی کردم همه چیز را درباره آنها بخوانم. هرچه بیشتر خواندم احساس می‌کردم کمتر می‌دانم. وقتی با خاطرات دردناک این یارمندگان ارتباط برقرار می‌کردم آنقدر برایم بیگانه بود که هیچ نشانه‌آشنایی میان آدم‌هایی که در جنگ بودند با من هموطن‌شان پیدا نمی‌کردم.

باز خواندم و مطالعه کردم. و به مرور مترجه شدم، که گفتن از دوران پس از جنگ بسیار تلخ‌تر از دوران دفاع مقدس آن است. متوجه شدم که ماجرای بعد از جنگ به سادگی برای بعضی‌ها به پایان نرسیده است. ده‌ها هزار سرباز شیمیایی شدند. و اعصاب و روان بسیاری دیگر قربانی اختلالات روانی و استرس پس از سانحه شده است.

به تدریج نشانه‌های آشنای بسیاری در مورد این جانبازان یافتیم. نشانه‌هایی که موجب می‌شد آن کوه یخ پنهان شده که فقط قلّه کوچکی از آن به چشم من می‌آمد به تدریج دیده می‌شد.

کم کم حرف زدن با حسین را دربارهٔ زندگیش شروع کردم. اما بعدتر به نظرم آمد که لازم است گفتگوها جنبهٔ دوستانه‌تری پیدا کنند. بنحوص وقتی با پسر و دختر و همسرش هم آشنا شدم. مدت‌ها گذشت تا او احساس راحتی کند و موضوعاتی که هیچ وقت دوست نداشت را با من بازگو کند. شش هفت ماهی گذشت تا اینکه خود -نسیب- بعد از یک گفتگوی طولانی تصمیم گرفت همه حرف‌هایش را به من بریزد. ضبط صوت را روشن کردیم و قرار شد هرطور دوست دارد، با نظم یا بی‌نظم داستانش را بگوید.

این گفتگو مدت‌ها جریان داشت. کم کم خودش هم شروع به نوشتن کرد و بسیاری از آنچه در ذهن داشت را برای من می‌آورد. حاصل همه آن گفتگوها نزدیکی من به ماجرای عجیب و شگفت‌انگیز او بود. ماجرای که شاید خواندنش برای یک داستان شبیه باشد. داستانی که به نظر ساختهٔ ذهن بیاید، ولی -به- فرقی می‌کند؟ مگر بقیهٔ داستان‌هایی که ساختهٔ ذهن آدم‌ها هستند، برآمده از زندگی طبیعی و عادی آنها نیست؟

مگر تمام آن قصه‌هایی که در ادبیات ثبت شده‌اند ناشی از

زندگی انسانی نیست؟

داستان حسین مدت‌ها مرا درگیر کرد. و زمانی که تقریباً همه ماجرا را با روایت خودش شنیدم، به او و آدم‌های زندگی‌اش نزدیک و نزدیک‌تر شدم. ده‌ها ساعت گفتگو، که بعد در سفری به ایران به گفتگو با آدم‌های دیگر زندگی او منجر شد، حاصل این ربط است.

نتیجه این گفتگو به کار من در ارتباط با وضعیت روانی او منجر شد. اما سون دیگر داستان، یعنی زندگی تکان دهنده و شگفت‌انگیز او سخنی دیگر است.

قصد من از این نوشته بیش از هر چیز بازپس دادن امانتی است که نزد من است. داستانی پر از اشک چشم از یکی از فرزندان ایران که نمونه دهها و صدها و هزاران جوان گمنام ایرانی است که نامشان روی خیابان‌ها و کوچه‌های شهر است و تصاویرشان روی سنگ‌های قبر گورستان‌های همه ایران است. آدم‌هایی که اگر چه توسط دیگران بسیار مورد سوءاستفاده قرار گرفته‌اند، اما تا آنجا که من می‌دانم مورد احترام بخش اعظم ایرانیان ساکن کشور و ایرانیان مهاجر در همه جای جهان هستند.

آنچه در این داستان برای من اهمیت داشت، نشان دادن وضعیت افرادی است که در شرایط جنگی زندگی خود را گذراندند. جنگ

هشت ساله ایران و عراق، تاثیر بسیاری بر زندگی مردم گذاشت؛ میلیون‌ها ایرانی ساکن استان‌های مختلف در شرایط جنگی، زندگی بسیار سختی را سپری کردند، اما فقط این نبود.

جنگ شهری که هزاران کشته داد، و موجب شد تا آوارگی و از دست دادن امنیت نه فقط در شهرهایی که نیروهای نظامی در آن می‌نگدند، بلکه در شهرهایی که از مرز دور هم بودند، زندگی مردم را دستخوش بحران و دشواری کند. گروه عظیم آوارگان خانه‌های خود را ترک کردند و به مدت هشت سال در شهرهای دیگر ساکن شدند. بسیاری از خانواده‌ها با از دست دادن پدران و پسران خود، ضربه‌های سختی خوردند و رنج‌های بسیاری کشیدند. تا ملت و کشور ما امروز در امنیت و آرامش به سر برد.

اما افرادی که در جنگ کشته و معلول و اسیر و مفقودالاثار شدند، تنها قربانیان جنگ نبودند، بسیاری از جوانانی که به زمان خدمت وظیفه نزدیک می‌شدند و باید به رزم می‌رفتند، به دلیل هراس پدران و مادران از سرنوشت دشوار فرزندانشان پیش از آنکه به سن هجده سالگی برسند، آنها را از کشور خارج می‌کردند تا جانشان به خطر نیفتد.

رفتن کمی مردن است؛ و این قصه پر غصه دیگری است که در هشت سال جنگ اتفاق می‌افتاد. بسیاری از پسران که هنوز از

دبیرستان فارغ التحصیل نشده بودند، وقتی از طریق قاچاق از ایران بیرون می‌رفتند، عملاً وارد زندگی دیگری می‌شدند که در اغلب موارد، باعث می‌شد که به‌طور عملی از خانواده و نظام خویشاوندی بیرون بروند. آن پسران اگرچه در بیرون از ایران زنده می‌ماندند، اما دیگر فرزند خانواده نبودند.

دوری مادران از پسران داستان تلخ هزاران جوانی است که با خاطر رفتن از ایران برای همیشه از خانواده خود خارج می‌شدند. برخی از آنان در مهاجرتی اجباری موفق شدند و زندگی خوبی را پیدا کردند. در مراد می‌توانیم رابطه خود را با خانواده حفظ کردند، اما در اغلب موارد این افراد مهاجرینی غیر واقعی بودند. آنها مهاجرت نمی‌کردند به آن می‌خواستند به جایی بهتر بروند، و زندگی بهتر کنند. آنها مهاجرت می‌کردند، چون مجبور بودند. آنها می‌رفتند چون ماندنشان خطر داشت.

داستان این نسل به سادگی رخ نداد. بسیاری از پسرانی که پیش از هجده سالگی از کشور بیرون رفتند، سالها قبل از دلشان نمی‌خواست بروند. آنها نجات پیدا می‌کردند، اما در بسیاری موارد خانواده‌های خود را در این سفر اجباری و دلخراش مقصر می‌دانستند. برخی از آنان ناکامی‌های سفر دشوار خود را حتی اگر خودشان هم مقصر آن بودند، به گردن خانواده‌های خود

می‌انداختند. در این میان هر طرف به شکلی قربانی بودند؛ فرزندانی که بدون اینکه بخواهند خانواده و کشورشان را از دست می‌دادند. و والدینی که هم اسباب سفر فرزندشان را برای نجات او فراهم می‌کردند و هم از سوی همان فرزندان و مردم متهم می‌شدند.

جنگ قربانیان بسیاری دارد و این گروه بخشی از قربانیان هستند که کمتر به آن پرداخته شده است. شاید به این دلیل که جنگ هشت سالهٔ ایران و عراق نوعی دفاع میهنی بوده است. و تقدسی که بر آن سایه انداخت باعث شد نگاه انتقادی به آسیب‌های روانی جنگ کمتر مورد توجه قرار گیرد.

بیماریهای روانی همیشه موضوع کار من بوده است؛ اعم از بیماریهای عصبی و روان‌پریشی، انسدگی، اضطراب، موج گرفتگی و عواقب سهمگین آن. که موج گرفتگی در اثر انفجار اسلحه‌های انفجاری مانند بمب، مین، نارنجک و خمپاره اتفاق می‌افتد. که پس از انفجار، یک جریان هوا فشرده را در اطراف خود ایجاد می‌کند. این جریان هوا هم می‌تواند جسم افراد را دچار نقص‌هایی مانند پاره شدن پرده گوش و عصب بینایی و اختلالات پوستی کند. و هم می‌تواند از نظر روانی در افراد رفتارهای ناگهانه روان‌پریشی و خشونت شدید ایجاد کند.

اما یکی دیگر از مهمترین مشکلات روانی استرس پس از سانحه

یا (PTSD) است.

PTSD: Post Traumatic Stress Disorder

اتفاقی که برای بسیاری از قربانیان جنگ رخ داده است. در هنگام حوادث بسیار سخت و وحشت‌آوری که زندگی افراد را تهدید می‌کند، بیشتر آنها دچار پریشانی شدید می‌شوند. و تصویرها و صداها و وحشتناک حادثه در درونشان می‌ماند. و در آنها واکنش‌های عمیق روانی و احساسی به وجود می‌آورد. مانند کابوس‌های شبانه، و خاطرات رنج‌آور سانحه. این واکنش‌ها را در روانشناسی اختلال استرس پس از حادثه یا (PTSD) می‌نامند. همه این موارد جزء حوادث و عواقب دردناکی است که از سوی جنگ می‌تواند زندگی انسان را تحت تأثیر قرار دهد.

متأسفانه در شرایطی که کنونی در جنگ میهنی است و جنگ به منزله دفاع جریان دارد، مشروعت دفاع از میهن موجب می‌شود که در دوران جنگ و حتی تا سال‌ها پس از آن سخن گفتن از عوارض و آسیب‌های تلخ جنگ، به منزله زیر سؤال بردن دفاع میهنی تلقی شود. و از همین رو توجه به مسائل روانشناسی جنگ عملاً در آموزش عمومی نادیده گرفته شود و تنها در رستاسات دولتی یا خصوصی و به صورت دور از آموزش عمومی انجام شود. چنین است که قربانیان جنگ تبدیل به افرادی می‌شوند که در معرض عمومی و در تبلیغات رسمی مردان بزرگ، سرداران فداکار

و سربازان پیروز خوانده شوند، اما در بیمارستان‌های روانی و در خانواده‌های این قربانیان آنها بیمارانی شناخته می‌شوند که تحت درمان هستند و باید به آنان رسیدگی شود.

بسیاری از مردم نیز به دلیل تبلیغات نادرست، به جای آن که احساس همبستگی با این قربانیان کنند، به آنان مانند افرادی نگاه می‌کنند که استفاده اجتماعی و اقتصادی از جنگ و عواقب آن می‌برند. و چه بسا رزمندگان پس از جنگ (!) به سوء استفاده از موقعیت اجتماعی می‌پردازند، در حالی که جنگجویان و خانواده‌های قربانیان در بدترین وضعیت هستند و زندگی طبیعی‌شان را نمی‌توانند بگذرانند. و همه به آنان به شکل افرادی نگاه می‌کنند که گویی از جنگ فقط میوه‌ای پیروزی را چیده‌اند.

سخن کوتاه کنم، من اگر چه دوست دارم که توجه مردمان را به قربانیان جنگ جلب کنم، اما این داستان‌ری است که راوی مشکلات روانی مردمی است خسته از جنگ. فصل زندگی جوانانی که مثل بعضی از آدم‌ها گرفتار تقدیر و سرنوشت می‌شوند که خودشان آن را انتخاب نکردند. کسانی که در دنیای واقعی از چند لایه بودن زندگی‌شان در رنج به سر می‌برند. و دچار مشکلات روحی و روانی شدند.

دکتر مهرنگ خزاعی

لوس انجلس - بهار ۲۰۱۷